۷۰٤

آنتونیو گرامشی (برگردان : منوچهر هزارخانی) : آنچه در هنر "جالب" است+معیارهای انتقاد ادبی

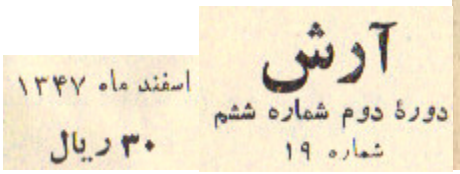

فهرست

عنوان	نویسنده	مترجم	صفحه
مقاله و گزارش			
حرفی نه تازه	اسلام کاظمیه	—	۳
بحران مالی چیست؟	میشل فانستن	-	۶
یک نامه از ماداگاسکار	دکتر حسین ملک	—	۴۳
تقارن در جهان هستی	پروفسور آلفن	محمدعلی نجفی	۵۹
نویسنده و آزادی	م. الف به آذین	—	۷۵
پیش گفتار و فصلی از تاریخ	ال. تروتسکی	هوشنگ وزیری	۸۱
یادبود نیما یوشیج	اسماعیل نوری علاء	—	۹۷
داستان			
افسرا ترجیح میدهم	فریدون تنکابنی	—	۳۹
خیلی مدرن و خیلی عالی	شمس آل احمد	—	۶۷
شعر			
تف بر این پیغام	محمد زهری	—	۱۰
پنجره‌ای دریمگان	محمدعلی سپانلو	—	۳۷
شکوفه، برگ، پرنده	کاظم سادات اشکوری	—	۴۱
مرثیه‌ای در تسلیم	احمد الله یاری	—	۴۲
چهارشنبه‌ها	م. آزاد	—	۵۳
ما گذشتیم و ندانستیم	سیروس مشفقی	—	۵۶
غروب	لیلی ریاحی	—	۵۸
فاجعه	ش. آینده	—	۶۴
سقف این خانه	بیژن نیری	—	۶۵
آوارگی	رشید معلوف	علیرضا نوری زاده	۸۰
نقد و بررسی			
آنچه در هنر جالب است	آنتونیو گرامشی	دکتر منوچهر هزارخانی	۶
معیارهای نقد ادبی	—	—	۱۷
تاریخی اجتماعی هنر	ارنولدهاوزر	دکتر سیمین دانشور	۲۲
دانشمندی فداکار	محمدرضا حکیمی	—	۹۴

و نقد کتب، سه نمایشنامه کسالت آور — پیام — مسایل فلسفه — کن تیکی — شبنامه — از، شمس — قباد فیروزنیا — ا. ک.

xalvat.com

آنتونیو گرامشی

ترجمه منوچهر هزارخانی

آنچه‌در هنر «جالب» است.

xalvat.com

باید به‌دقت معلوم کرد که درهنر به‌طور کلی ودر ادبیات داستانی‌وایرا به‌طور اخص ، منظور ازجالب بودن چیست؟

عنصر«جالب» برحسب افراد ، گروههای اجتماعی وبطور کلی تودهٔ‌مردم فرق می‌کند، یعنی این‌عنصر یك عنصر فرهنگی است ونه یك‌عنصر هنری. ولی آیا به این مناسبت. از هنر به‌کلی بیگانه وباآن کاملا متفاوت است ؟ واقعیت فعلا این است که هنرگیرایی وجذبه دارد یعنی درحدی که یکی از خواستهای زندگی را برمی‌آورد، برای خودش جالب است . اما درخارج ازاین خصلت درونی‌هنر(که‌برای خودش جالب است) چه عناصر«جالب» دیگری در یك اثر هنری، مثلا در یك‌رمان، یك شعر یایك درام می‌تواندموجودباشد ؟این عناصر از لحاظ نظری بی‌شمارند ولی آن عناصر که عملا باعث ایجاد گیرائی می‌شوند. بی‌شمار نیستند . اینها درست همان‌عناصری هستند که می‌تواند بنحوی‌مستقیم‌تر در«موفقیت» آنی یا- دردرجه اول آنی آن رمان یا شعر یادرام مؤثر باشند،یك درام‌پیراندللو می‌تواند برای‌یك متخصص دستورزبان جالب باشدزیرا اومیخواهد بداند پیراندللو چه مقدارعناصر سیسیلی‌ازواژه وشکل عبارت وجمله بندی‌وارد زبان ادبی ایتالیا کرده است یامی‌تواند وارد کند . این نوعی عنصر «جالب» است که زیاد به پخش این درام کمك‌نمیکند.

«وزن مترهای وحشی» (۱) اثر کرادوچی (Craducci) برای یك

۱- اشاره به (odi barbare) است که طی آن کرادوچی کوشیده است شعری نوبه‌طور عمده برمبنای اوزان یونانی- لاتینی بوجود بیاورد که در عین حال دارای سیستم تلفظ شعرایتالیائی باشد.

گروه‌وسیع‌تر ، برای جامعهٔ ادبیان حرفه‌ای وآنها که می‌خواستند ادیب بشوند یك عنصر«جالب» بود. پس این یکی ازعناصر «موفقیت» آنی ومهمی بودکه‌در پخش چند هزار نسخه‌ای این‌اشعارکه با«وزن‌مترهای وحشی» سروده شده‌بودند کمك کرد. چنین عناصر «جالب» برحسب زمـان وحد فرهنگی وروحیه شخصی متفاوت‌اند.

پایدارترین عنصر«جالب» مسلماً عنصر «اخلاقی» است اعم از مثبت یـا منفی وبصورت قبول یابد . (پایداربمعنای «مقوله اخلاقی» و نه بمعنای محتوی مشخص اخلاقی) . دررابطهٔ نزدیك باعنصر اخلاقی، عنصر«تکنیك» قرارداد بـه معنای اخص کلمه یعنی بمعنای وسیلهٔ تفهیم محتوی اخلاقی رمان،شعریادرام به نحوی مستقیم‌تر ودراماتیك‌تر، بدین ترتیب است که دردرام «تغییر صحنه‌های ناگهانی»(۱) داریم ودررمان تحریك‌هیجان دائمی‌والخ..

همهٔاین عناصر، الزاماً «هنری» نیستند ولی‌الزاماً غیرهنری هم نمیباشند ازنقطه نظرهنر، این عناصربه یك معنی « خنثی»می‌باشند ، یعنی«خارج ازهنر». این‌عناصر ، واقعیتهای مشخص تاریخ و فرهنگ‌اند وازاین‌نقطه‌نظراست که باید مورد ارزیابی‌قرارگیرند.

درستی این مطلب را ادبیات موسوم به «تجارتی» ثابت می کند که خود شاخه‌ای است از ادبیات خلقی- ملی(۲) خصلت «تجارتی» ناشی از این‌واقعیت است‌که عنصر «جالب» در اینجا . «ساده» و «خودجوش» و بادرك هنری کاملا عجین شده نیست، بل‌که بعنوان‌یك عنصر قاطع در موفقیت فوری تعمداًازخارج وبه طورمکانیکی درپی‌آن‌رفته‌اند وبطورصنعتی موزانش کرده‌اند.

اما درهرحال معنای این مطلب آن است که در تاریخ فرهنگ نباید از ادبیات تجارتی غافل ماند . از این نقطه‌نظر ، این‌نوع ادبیات بسیار ارزش‌مند است زیرا موفقیت فلان کتاب از ادبیات تجارتی ، نشان میدهد (واغلب این تنها نشانه‌است) که «فلسفهٔ عصر» کدام است. یعنی چه احساس‌ها وجهان بینی‌هائی برتوده‌های«ساکت» تسلط دارد.

این نوع ادبیات ، یك «مخدر» توده‌ای و نوعی «تریاك» است . ازاین نقطه نظر می‌توان کتت مونت کریستو اثرالکساندر دوما را بررسی کرد که‌شاید «مخدر»ترین رمانهای توده‌ای باشد : کدام مرد عادی است که فکر کند ازطرف زورمندان مورد بیدادگری قرارنگرفته و درخیال «مجازات»آنان رانپرورانده باشد؟ ادمون دانتس برای چنین شخصی‌مدل میشود و او را از هیجان « مست » میکند. وجای‌اعتقاد به‌عدالت عالی‌آسمانی‌ای رامیگیرد که‌دیگربطورسیستماتیك مورد قبول نیست.

xalvat.com

۱- eovp de théatre

۲- Coup de théatre.

۱ - ترجمه‌تحت‌اللفظی Populaire-Nationale یعنی‌هم دارای‌خصلت ملی(کشوری) است‌وهم دربین‌توده‌ها نفوذ دارد.

رجوع شود به مقالهٔ «جالب بودن» اثر کارلو لیناتی Carlo Iinati در «کتابهای روز» (۱) به تاریخ فوریه ۱۹۲۹ . لیناتی از خود می‌پرسد چه رمزی باعث میشود تا کتابی مورد توجه قرار گیرد و جوابی پیدا نمی‌کند. فقط این است که جواب دقیقی نمی‌توان به این سؤال داد، که به معنائی که لیناتی از این «رمز» در نظر دارد و می‌خواهد آنرا پیدا کند تا به خود یا به دیگران امکان دهد کتابهای جالب بنویسند . لیناتی میگوید مسأله در این اواخر «خیلی داغ» شده است .

این مطلب صحیح است و کاملا طبیعی است که چنین باشد . زیرا نوعی بیداری احساسات ناسیونالیستی ایجاد شده است . یعنی طبیعی است این سؤال پیش بیاید که چرا کتابهای ایتالیائی را نمی‌خوانند و چرا این کتابها را «کسالت آور» میخوانند و چرا به عکس کتابهای خارجی «جالب» تلقی می‌شوند و غیره ...

این بیداری ناسیونالیستی میفهماند که ادبیات ایتالیائی «ملی» نیست ، به این معنا که توده‌ای نیست و می‌فهماند که ما به عنوان خلق ، تحت تسلط خارجی میباشیم . تمام این برنامه‌ها ، جدل‌ها و کوششهائی که معذلك به هیچ جا نمی‌رسند ناشی از همین امر است . آنچه لازم است . انتقاد بیرحمانه‌ای است از سنت‌ها و نوسازی فرهنگی ــ اخلاقی‌ای که از بطن آن ادبیات نوین بیرون خواهد آمد . اما این امر، به دلیل تضادهای موجود نمیتواند وضع کنونی عملی شود زیرا بیداری ناسیونالیستی شکل تحلیل گذشته را بخود گرفته است. مارینتی (Marinetti) حالا آکادمیك شده و با سنت پاستاشیوتا (Pastasciuta) مبارزه‌میکند.

xalvat.com

هنر و مبارزه در راه یك تمدن نوین

روابط نوع‌هنری به‌خصوص در فلسفهٔ پراکسیس (۲) ، ساده‌لوحی و پیر‌مد عائی طوطی‌هائی را که خیال می‌کنند در چند فرمول قالبی برای همه درها کلیدی دارند ، برملا می‌کند (این کلیدها درست همان قلاب کلید سازان است که هر دری را بازمی‌کند)

دو نویسنده ممکن است معرف یك زمان تاریخی ـ اجتماعی باشند (یعنی آن زمان را بیان کنند)، اما یکی از آنها ممکن است هنرمند باشد و دیگری یك محرر ساده . اگر ادعا کنیم که با توصیف آنچه این دو نویسنده از نظر اجتماعی معرفی یا بیان می‌کنند ـ یعنی باخلاصه کردن کم و بیش درست مشخصات یك زمان تاریخی ــ اجتماعی معین به تمام مسأله جواب داده‌ایم ، معنایش این

۱ – Libri del Giorno

۲– فلسفهٔ پراکسیس Praxis (عمل) ، از اصلاحات خاص گرامشی است و منظور از آن ، آیلکن مارکس (مارکسیسم) است .

است که حتی بوئی‌هم از مسئله هنری نبرده‌ایم . همه این چیزها ممکن است‌مفید ولازم باشد- وحتماً هم هست ــ ولی در یك زمینهٔ دیگر ، درزمینه انتقادسیاسی انتقاد رسوم، درزمینهٔ مبارزه برای کوبیدن‌وپیروزی بربرخی جریانات احساسی واعتقادی ، بعضی روش‌ها در مقابل زندگی ودنیا ولی این، انتقاد وتاریخ هنر نیست ونبایدبجای آن گرفته شودزیرا که ایجاد ابهام میکند وسبب بی‌حرکتی یا پس روی مفاهیم علمی میشود . یعنی درست باعث رها کــردن هدفهای خاص مبارزه فرهنگی.

یك لحظهٔ معین تاریخی- اجتماعی هرگزهمگون نیست وحتی پر از تضاد است وبرای خود دارای «شخصیتی» است ، یعنی یك«لحظه ازجریان تاریخ‌است به مناسبت اینکه یکی از فعالیت‌های زندگی در آن ، بردیگر فعالیت‌ها می‌چربد . این لحظه یك «نقطهٔ اوج» تاریخی است و نقطــهٔ اوج یعنی اینکه سلسله مراتبی وجود داشته ، مخالفتی بوده و مبارزه‌ای جریان داشته‌است.

نویسنده‌ای که معرف این فعالیت مسلط واین «نقطهٔ اوج ــ تاریخی‌است باید این لحظهٔ معین را معرفی کند. اما آنهائی که معرف فعالیت‌های دیگر و عناصر دیگرند، آنها را چطور قضاوت‌کنیم ؟ آیا آنهاهم «نماینده»اند ؟ وکسی که عناصر «ارتجاعی» وکهنه رابیان می‌کند ، اوهم «نمایندهٔ» این‌لحظه تاریخی هست؟ یا آن که باید تنها کسی را نماینده دانست که تمام نیروها و عناصر متضاد ودرگیر درمبارزه -یعنی تضادهای مجموعهٔ تاریخی ـ اجتماعی- رامعرفی می‌کند ؟ . همچنین می‌توان فکر کرد که انتقاد از تمدن ادبی موجود و مبارزه برای ایجاد فرهنگی نوین می‌تواند هنری باشد (به‌این معنا که از فرهنگ‌نوین هنر نوینی بوجود خواهد آمد) . اما این امر به ظاهر سفسطه‌آمیز بنظرمی‌رسد به هرحال باحرکت از چنین حدس‌هــائی است کــه می‌توان رابطهٔ دوسانکتیس کروچه وجدلهای راجع به شکل و محتوی رافهمید. انتقاد دوسانکتیس انتقادی مبارزه‌جویانه‌است‌ونه انتقادی«سرد» واستیك، انتقاد مرحله‌ای ازمبارزهٔ‌فرهنگی وجدال بین جهان‌بینی‌های متضاداست. تحلیل محتوی ، انتقاد «ساختمان» آثار یعنی انتقاد همبستگی منطقی وتاریخی ـ کنونی‌مجموعه احساساتی که هنرمندانه عرضه شده است ؛ همه اینها به این مبارزهٔ فرهنگی وابسته است ، بنظر می‌رسد که انسانیت عمیق وانسان دوستی دوسانکتیس درست در همین انتقاد قراردارد وهم آنست که اورا این‌چنین ـ حتی امروز- دوست داشتنی کرده است. انسان خوشش می‌آید که حرارت شود انگیزیك مرد حزبی را در او حس‌کند ،مردی که اعتقادات محکم اخلاقی وسیاسی دارد ومخفی‌شان نمی‌کند ، حتی کوششی هم برای پنهان کردن آنها نمی‌نماید. کروچه موفق شد تاجنبه‌های مختلف انتقاد را که برای دوسانکتیس همه بطورارگانیکی بهم پیوسته ودر هم‌حل شده بودند، ازهم متمایزکند، کوچه هم همان انگیزه های دوسانــکتیس را داشت منتها در مرحله توسعه وپیروزی این انگیزه‌ها . او به‌مبارزه ادامی داد منتها بــرای ظرافت بخشیدن به فرهنگ (به‌نوعی فرهنگ) وبرای حق حیات آن . بــه این جهت شورو حرارت رمانتیك با آرامشی آسمانی و گذشتی مملو از ساده لوحی

xalvat.com

نوأم شدند. ولی حتی نزد کروچه ، این موضوع گیری مداوم نیست و به‌دنبال ان مرحله‌ای پیش میآید که آن آرامش و گذشت ، شکاف بر میدارد و تلخی وغضبی به‌زحمت مهار شده به چشم میخورد ؛ این مرحله‌ای است دفاعی و نه تهاجمی و سوزان ، بنابر این نمیتوان آن‌را با روشن مربوطهٔ دوسانکتیس مقایسه کرد .

بطور کلی نوع انتقاد ادبی خاص فلسفه پراکسیس را دوسانکتیس به‌دست نمی‌دهد و نه کروچه یا هرمنتقددیگر (و به‌خصوص نه کرادوچی Craducci) این انتقاد باید مبارزه برای یك فرهنگ نوین ، یعنی یك انسان دوستی نوین و انتقاد رسوم ، احساس‌ها و جهان‌بینی‌ها را با انتقاد استتیك یا کاملا هنری، در حرارتی‌شورانگیز درهم ذوب کند، حتی درشکل فکاهیات نیشدار.

واضح است که برای بیان‌دقیق مطلب باید ازمبارزه برای «فرهنگ‌نوین» صحبت کردو نه برای «هنرنوین» (به‌معنای‌ظاهری کلمه) . شاید برای دقت بیشتر حتی نتوان گفت که مبارزه باید برای ، محتوی هنری نوین انجام گیرد ، زیرا این محتوی را نمی‌توان به طور تجریدی و جدا ازشکل تصور کرد . مبارزه برای هنری نوین یعنی‌مبارزه برای ایجاد هنرمندان نوین بطور انفرادی.واین ادعای پوچی است چون نمیتوان به طور مصنوعی هنرمند بوجود آورد. باید از مبارزه برای یك فرهنگ نوین حرف زد یعنی مبارزه برای یك زندگی معنوی نوین — که خود نمی‌تواند از درك جدیدی‌اززندگی جدا باشد— تاجائی که‌این درك جدید ، به شیوهٔ جدیدی از احساس و دیدن واقعیت‌مبدل‌شودو بنابر— این‌مبدل‌به‌دنیائی شود که درعمق‌طبیعتش با«هنرمندان‌ممکن»و«آثارهنری‌ممکن» پیوسته باشد .

پس این واقعیت که نمی‌توان به طور مصنوعی هنرمندان انفرادی به‌وجود آورد معنایش این نیست که دنیای فرهنگی نوینی که برایش مبارزه می‌شود. با ایجاد شوروگرمی انسانی‌اش ، الزاماً «هنرمندان جدیدی» هم ایجاد خواهد کرد. به عبارت دیگر نمیتوان گفت که در دنیای فرهنگی نوین،عمر و یازید هنرمندان خواهندشد. ولی میتوان گفت که از بطن‌جنبش، هنرمندان‌نوینی بیرون‌خواهدآمد.

گروه اجتماعی‌جدیدی که وارد زندگی‌تاریخی میشود ودرراه سرگردانی و تسلط خود ، بااعتماد به‌نفس‌واطمینانی که‌قبلا نداشت اکنون‌گام برمیدارد،درون خودشخصیتهائی میآفریند که درسابق نیروی کافی برای‌ابرازعقیده در آن‌جهت‌معین را نداشتند.

بدین‌ترتیب‌نمی‌توان مطابق اصطلاح چندسال پیش، ازیك «شکفتی‌شعری» نوین صحبت کرد. «شکفتی‌شعری» فقط استعاره‌ای است برای‌نشان دادن‌مجموعه هنرمندانی که شکل گرفته یارو آمده‌اند ؛ ویادست کم برای‌نشان دادن جریان شکل‌گیری‌وروآمدنی که قبلا شروع شده‌وریشه‌گرفته است.

هنر آموزنده

«هنر به‌عنوان هنر آموزنده است و نه به عنوان «هنر آموزنده» ، چون در این صورت هیچ نیست وهیچ نمیتواند آموزنده باشد ، البته چنین به نظر

xalvat.com

می‌رسد که همه ما باهنری موافقیم که به هنر (ریزورجیمنتو) (۱) شبیه باشد» «ونه مثلا به هنر دانونزیو(۲) وار . ولی درحقیقت اگراین تمایل را خوب «درنظر بگیریم ، می‌بینیم که در آن مسأله ترجیح یك هنر به هنردیگرمطرح «بل که مساله عبارتست از ترجیح یك واقعیت اخلاقی‌به واقعیت اخلاقی‌دیگر ، « «به همین ترتیب هم کسی که میل دارد در آینه آدم زیبائی را به‌بیند ونه « «شخص زشت روئی را ، آینه‌ای سوای آنچه جلوی رو دارد نمی‌خواهد ، بل» «که‌شخص دیگری‌را آرزو دارد.»

(نقل و قول از کروچه در « فرهنگ و زندگی اخلاقی» . یادداشت گرامشی)

«وقتی یك اثر شعری‌یا یك دوره آثارشعری پدید آمد ، غیرممکن‌است» «بتوان ازراه مطالعه ، تقلید وتوسان به دورآن، این دوره را ادامه داد : از» «این راه فقط مکتب شعری تقلید از اسلاف به وجود می‌آید . شعراز شعربه» «وجود نمی‌آید . در این‌جا پارتنوژنز(۳) میسر نیست و دخالت عنصر نر» «یعنی واقعیت ، شور ، عمل و اخلاق لازم است . بزرگترین منتقدان شعری» « درچنین حالتی توصیه می‌کنند که دستورالعمل‌های ادبی را نشخوارنکنیم‌بل» «که بقول آنها ، «آدم راازنوبسازیم» . وقتی انسان را ازنوساختیم‌وروح را» « تازگی دادیم و زندگی احساس نوینی و به وجودآمدیم، آنوقت‌ازدرون‌آن» « است که شعرنوینی بیرون‌خواهدآمد.»

(نقل قول از کروچه درهمان‌کتاب یادداشت‌گرامشی)

این مشاهدات را ماتریالیسم تاریخی می‌تواند بحساب خود بگذارد ، ادبیات نمیآفریند والخ. یعنی ایده‌ئولوژی . ایده‌ئولوژی به وجود نمیآورد ، روبنا ، روبنانمیآفریندمگر به شکل‌زائده‌ای فاقدحرکت‌وپاسیف یعنی‌ایدئولوژی وروبنا ، نه از راه پارتنوژنز بل که از راه دخالت عنصر «نر» یعنی دخالت تاریخ‌وعمل انقلابی که انسان جدید ـ یعنی روابط اجتماعی نوین ـ خلق‌می‌کند، بوجودمی‌آیند.

میتوان این نتیجه‌را هم ازآن گرفت که انسان «کهن» هم دراثرتحولات «نو» میشود . چون وقتی روابط کهن بر افتادنداو وارد یك سلسله روابط‌نوین میگردد. ازآنجا این واقعیت ناشی می‌شود که پیش از آنکه «انسان نوینی» که بنحوی مثبت‌آفریده شده است ، شعرش راعرضه کند ، میتوان شاهد «آخرین ناله» مرد کهن بود که بنحوی منفی نوشده است . واغلب این آخرین ناله دارای شکوهی تحسین آمیز استودرآن‌نو و کهن مخلوط میشوند ، شوروشوق‌ها در آتشی قیاس ناپذیر میسوزند (مگر «کمدی الهی» تاحدی آخرین ناله قرون وسطی نیست ، درعین حال که دوران نوین وتاریخ نورا پیش گوئی میکند؟)

۱ــ Risurgimento. به‌تمام دوره مبارزات آزادی‌بخش ایتالیا اطلاق‌شده است‌یعنی از ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰ (مترجم)

۲ــD,Annungio:شاعر، نویسنده‌وسیاستمدار ایتالیائی (۱۸۶۳ــ۱۹۳۸)صاحب‌سبکی غلنبه‌گوو مغلق

۳ــ Parthénogénése : طرز تکثیر بعضی حیوانات توسط تخم مادهٔ بارداد نشده

xalvat.com

آنتونیو - گرامشی

ترجمهٔ منوچهر هزارخانی

معیارهای انتقاد ادبی

xalvat.com

این عقیده که هنر ، هنر است و نه نوعی تبلیغات سیاسی «عمدی» آیا به خودی خود در راه پیدایش جریان های فرهنگی خاصی کـه انعکاس زمان خودند و به تقویت جریانهای سیاسی خاصی کمك می‌کنند ، مانعی محسوب می‌شود ؟ چنین به نظر نمی‌رسد . حتی به عکس بنظر می‌آید که این فکر ، مسأله را به نحوی اصولی‌تر مطرح می‌کند یعنی انتقاد را نحوه‌ای مؤثرتر و ثمربخش‌تر می‌دهد . وقتی این اصل را پذیرفتیم که در یك اثر هنری تنها باید درجستجوی خصوصیت هنری‌آن بود ، بهیچوجه مانعی ندارد که هم‌چنین بخواهیم ببینیم چه نوع احساس و چه نوع موضع گیری در مقابل زندگی ، در این اثرهنری نهفته است . حتی دوسانکتیس (De Sanctis) و کروچه (Croce) هم این امر را ، از راه جریانهای استتیك مدرن پذیرفته‌انـد .

آنچه مطرح نیست ، آنست که بگوئیم یك اثر به‌دلیل محتوی اخلاقی وسیاسی‌اش زیباست و نه به‌دلیل شکل آن که محتوی تجریدی را در خود حل کرده و با آن یکی شده است . هم‌چنین می‌توان دراین امر جستجو کرد که آیا یك اثر هنری به این مناسبت خراب از آب درنیامده است که نویسنده توسط اشتغالات عملی خارج ، منحرف شده است ودر نتیجه اثرش تصنعی وفاقدصمیمیت است ؟ ظاهراً نقطهٔ اصلی مشاجره همین‌جاست : عمرو میخواهد به‌طور مصنوعی یك محتوی را بیان کند و درنتیجه یك اثر هنری بوجود نمی‌آورد . ورشکستگی هنری این اثر خاص (زیراکه عمرو در آثار دیگری که واقعاً حس کرده ، ثابت کرده است که هنرمند است) نشان می‌دهد که این محتوی برای عمرو غیر قابل هضم و رام‌نشدنی است وهیجان عمرو دراین‌مورد دروغی وتحمیلی است و او بواقع در این مورد خاص ، یك هنرمند نیست بل‌که خدمتگزاری است که میخواهد مورد توجه اربابان قرار گیرد . بنابراین دو نوع مسأله وجود دارد : یکی مسأله استتیك یا هنری خالص و دیگری مسأله سیاست فرهنگی (یعنی مسأله سیاسی خالص) . نفی خصلت هنری یك اثـر ممکنست از طرف منتقد سیاسی مورد استفاده قرار گیرد تا نشان دهد که عمرو به‌عنوان هنرمند به‌فلان جریان سیاسی تعلق ندارد وازآنجاکه شخصیت او به‌طور عمده هنری‌است ، این‌جریان سیاسی هیچ نوع تأثیری درزندگی درونی و شخصی‌اش ندارد پس این جریان برای او وجود ندارد ، بنابراین عمرو یك بازیگر سیاسی است و می‌خواهد خود را آنچه که نیست قلمدادکند و غیره ... بدین‌ترتیب منتقد سیاسی عمرو را نه به عنوان هنرمند ، بل‌که به عنوان «ابن‌الوقت سیاسی» طرد می‌کند.

وقتی مرد سیاسی فشار می‌آورد تا هنر زمانش بیان‌کنندهٔ دنیای‌فرهنگی مشخصی باشد ، این یك عمل سیاسی است و نه یك انتقاد هنری : اگـر این دنیای فرهنگی که برایش مبارزه می‌کنند ، یك واقعیت زنده ومورد‌نیاز باشد ، خود به‌نحوی مقاومت ناپذیر توسعه خواهد یافت و هنرمندانش را پیدا خواهد کرد . اما اگرعلی‌رغم فشاری که وارد می‌آید ، خاصیت بسط مقاومت ناپذیر آن دیده نشود وظاهر نگردد ، معنایش اینست که این‌دنیای فرهنگی ، دنیائی دروغی‌وخیالی است ومحصول فعالیت‌های کتابی افرادکم ارزشی‌است که ازاینکه مردانی ارزش‌مندتر و بزرگتر با آنها موافق نیستند ، گریه و زاری به راه انداخته‌اند . نحوهٔ طرح مسأله می‌تواند خود معیاری بـرای استحکام چنین دنیای اخلاقی و فرهنگی قرار گیرد : در واقع آنچه را کـه «خوب نوشتن» می‌نامند چیزی نیست مگر دفاع ازهنرمندان خرده‌پائی که از راه فرصت‌طلبی

xalvat.com

و ابن‌الوقتی‌ازبعضی‌اصول طرفداری می‌کنند اما قادر نیستندآنها را هنرمندانه، یعنی از راه فعالیت خاص خود ، بیان نمایند و در نتیجه دربارهٔ شکل خالصی که خود درعین حال محتوی هم هست و الخ ... به مهمل‌گوئی می‌پردازند . اصل صوری تمیز بین‌گروه‌های فکری و وحدت «جریان‌وگردش» آنها ـ حتی از نظرگاه تجریدی ـ امکان می‌دهد تـا واقعیت موجـود را درك کنیم و جنبهٔ خودسرانه و زندگی کاذب آنهائی را که نمی‌خواهند دستشان را روکنند ، یا افراد کم ارزشی را کـه بطور اتفاقی در مقامات حساس قرار گرفته‌انـد . انتقاد کنیم .

xalvat.com

درشمارهٔ ماه مارس ۱۹۳۳ مجلهٔ «آموزش فاشیستی» (Educazione Fascista) به مقالهٔ جدلی آرگو (Argò)علیه پل‌نیزان(Paul Nizan) تحت‌عنوان «فکر ماوراء مرزی» (idee d'oetre Confine) رجوع‌کنید، که دربارهٔ ادبیات نوینی است‌که می‌تواند ازراه یك نوسازی فکری واخلاقی کامل پدید آید . بنظر می‌رسد آنجا که پل‌نیزان شروع به تعریف نوسازی کامل پایه های فرهنگی می‌کند و حدود و دامنهٔ تحقیق را معین می‌کند، مسأله را بطور درست مطرح نموده است . تنها ایراد وارد آرگو این‌است: عدم امکان‌جهش‌ازمرحلهٔ بومی وملی برای فرهنگ نوین وخطر«کسموپولیتی» طرز فکر نیزان . از این نقطهٔ نظر بسیاری از انتقادات نیزان به گروه‌های روشنفکری فرانسه ـ از N.R.F و پوپولیسم (Populisme) وغیره‌گرفته تا گروه «لوموند»[1] ـ باید مورد بررسی مجدد قرارگیرند . نه به‌خاطراینکه این انتقادات از نظر سیاسی درست نیستند . بل‌که به‌این مناسبت که امکان ندارد ادبیات نوین جز «به شکل ملی» و از راه التقاط وترکیبهای مختلف ـ وکم و بیش دو رگه ـ به وجود آید . تمامی جریان را باید بطور کامل مورد بررسی قرار داد و به‌طور عینی مطالعه کرد .

ازسوی دیگردر مورد رابطه بین ادبیات و سیاست، نباید این معیار را ازنظر دورداشت‌که‌ادیب الزاماً باید دورنمائی‌مبهم‌تر ونادقیق‌تر ازمرد سیاسی داشته بـاشد ، شایـد بتوان گفت ادیب باید کمتر از مرد سیاسی «متعصب» (Sectaire) باشد ولی‌این امرتحت شکل‌ظاهری‌اش متناقض جلوه می‌کند: برای مردسیاسی‌هرتصویری‌که ازپیش «ثابت» باشد. ارتجاعی‌است زیراکه او مجموع جنبش‌را درحال تحول درنظرمی‌گیرد. هنرمند به‌عکس‌بایدتصویرهای «ثابت» وبه قالب نهائی ریخته شده داشته باشد . مرد سیاسی انسان رامه فقط

۱ــ گروه Le Monde در۱۹۲۸ توسط هانری باربوس (H. Barbusse) به‌وجود آمد و نقش مهمی دراتحاد کارگران و روشنفکران درجبههٔ واحد ضدفاشیستی بازی‌کرد. (م)

آنطورکه هست بل‌که درعین‌حال آنطورکه می‌باید باشد تا به هدف معینی برسد، تصورمی‌کند. کاراودرست عبارتست ازواداشتن انسانها به‌جنبش، به خارج‌شدن ازوجودکنونی خود تابتوانندبه طورجمعی‌به هدف مورد نظربرسند، یعنی‌خود را با این هدف «مطابق‌کنند» . در حالی‌که هنرمند الزاماً جنبه‌های فردی و مطابقت نیافتهٔ «موجود» را درلحظه‌ای معین، به نحوی واقع‌بینانه (رآلیستی) معرفی‌می‌کند. به این جهت ازنظرسیاسی، هرگز مرد سیاسی ازهنرمند راضی نیست ونمی‌تواند باشد، چه اورا همیشه عقب‌تر از زمان خود ودر پس جنبش واقعی‌می‌یابد. اگر تاریخ جریان مداومی است ازرهائی وخود آگاهی ، پس واضح است‌که هرمرحله ، ازنقطه‌نظر تاریخی‌ـوبنابراین ازنقطه‌نظرفرهنگی‌ـ زودپشت سرگذاشته می‌شود ودیگرجالب نخواهد بود. به نظرمن باید همهٔاین عوامل رابرای ارزیابی‌قضاوتهای نیزان در موردگروههای نام برده در نظر گرفت .

xalvat.com

اما ازنظرعینی، هم چنانکه‌حتی امروز هم دیده می‌شود، ولتر درمیان قشرهائی‌ازاهالی باب‌روزاست همانطورکه‌این‌گروههای ادبی‌وتمام ترکیب‌هائی که این‌گروهها نمایندگان آنند می‌تواند باب روزباشد. وهست. دراین‌صورت «عینیت» یعنی‌اینکه رشدنوسازی اخلاقی‌وفکری درمیان تمام قشرهای‌اجتماعی هم‌زمان نیست. به عکس‌یادآوری این‌نکته، خالی‌ازفایده نیست‌که حتی امروز بسیاری طرفدارپتوله‌مه هستند ونه طرفدارکپرنیك [1]

اعتقادات[2] گوناگون‌اند ومبارزات‌گوناگونی‌هم می‌شودبرای «اعتقادات» نوین ونیز ترکیبهای مختلف بین آنچه وجود دارد (و آنچه را از زوایای مختلف می‌توان دید) وآنچه‌که برای ساختنش‌کوشش‌می‌شود (وبسیاری دراین جهت فعالیت می‌نمایند). تنها درنظرگرفتن‌یك خط ازجنبش‌پیشروکه می‌گوید تمام دست‌آوردها به روی هم جمع می‌شوند وخودمنشأ دست‌آوردهای تازه‌ای می‌گردند، یك اشتباه فاحش است. زیرا نه تنهاخطها بسیارند، بل‌که حتی‌در «پیش‌روترین» این خطوط هم حرکت به عقب وجود دارد . به‌علاوه نیزان قادر نیست مسأله‌ای راکه (ادبیات عـامیانه) اثر می‌نامند مطرح کند. یعنی مسأله موفقیت ادبیات پاورقی‌را (رمانهای ماجرائی،پلیسی، وحشتناك وغیره) در نفوذ بین توده‌های مردم ؛ موفقیتی‌که مرهون سینما وروزنامه هم هست. و

۱ــ دوسمبل ازدوطرزفکر: Ptolémée جغرافی‌دان یونان باستان‌که می‌گفت زمین، مرکزعالم وجود است وCopernic که اول‌بارابطهارداشت زمین تنها یکی‌ازسیاراتی است‌که به دورخورشید می‌گردد. (م)

۲ــ درمتن«Conformismes» آمده است. (م)

معذلك همین مطلب است که مهمترین بخش مسأله ادبیات نوین ـ به عنوان تظاهر یك نوسازی فکری واخلاقی ـ راتشکیل می‌دهد. زیراکه تنها از میان خوانندگان رمانهای پاورقی است که می‌توان برای ایجاد پایهٔ فرهنگی یك ادبیات نوین، خوانندگان لازم وکافی‌را انتخاب‌کرد. به نظر من مسأله باید این‌طورباشد: چطورگروه نویسندگانی به وجود بیاوریم که از نظر هنری، برای رمان پاورقی‌همان باشدکه داستایفسکی‌برای اوژن سو(Eugéne sue) وسولیه (Soulié) بود، یا برای رمانهای پلیسی همان باشدکه چسترتون (Chesterton) برای‌کنان‌دویل (Conan Doyle) یاوالاس(Wallace) بود؟ ازاین دیدگاه باید بسیاری ازافکار پیش ساخته را به‌دور ریخت. ولی به‌خصوص باید فکرکردکه نه تنها نمی‌توان این ادبیات رابه انحصار خود در آورد، بلکه دراین راه باید با تشکیلات عظیم منافع مؤسسات انتشاراتی هم مقابله‌کرد.

xalvat.com

رایج‌ترین سابقهٔ ذهنی در این مورد آنست که ادبیات نوین باید عین فوتوریسم (Futurisme) یك مکتب هنری با ریشه ومبدأ روشنفکری باشد. مقدمه‌سازی ادبیات نوین باید الزاماً تاریخی، سیاسی وتوده‌ای باشد و باید آنچه راکه فعلا وجود دارد، ازراه جدل‌یا هر راه دیگری به پختگی‌برساند. مهم اینست‌که ادبیات نوین، ریشه‌های خودرا درخاك برگ فرهنگ توده‌فرو کند؛ فرهنگ توده همانطورکه هست، باذوقها وتمایلاتش، با دنیای اخلاقی‌و فکری‌اش. حتی‌اگرعقب‌افتاده وامل‌باشد.